



حکمت، همه علوم را الهی می‌کند/ خطرات علم منهای حکمت بیش از منافع آن است

غلامرضا اعوانی ضمن اشاره به نقش محوری حکمت در میان سایر علوم تصریح کرد: من نمی‌خواهم سایر علوم را نفی کنم اما اگر سایر علوم از علم الهی بریده شود خطراتش بیشتر از نفعش است.

غلامرضا اعوانی ضمن اشاره به نقش محوری حکمت در میان سایر علوم تصریح کرد: من نمی‌خواهم سایر علوم را نفی کنم اما اگر سایر علوم از علم الهی بریده شود خطراتش بیشتر از نفعش است.

نقش اساسی علم و فناوری در پیشرفت و توسعه جوامع از موضوعاتی است که کسی در آن تردید ندارد و عناصری همچون قدرت ملی و رفاه اجتماعی یک کشور تابع این دو مولفه بنیادی است. درخشان‌ترین فصل فرهنگ ایرانی اسلامی مقارن با دوران شکوفایی علم و دانش در جامعه و شکل‌گیری تمدن اسلامی بود؛ تمدنی که مسلمانان قرن‌ها در حسرت احیای آن کوشیدند ولی راه به جایی نبردند.

متأسفانه با گذشت زمان، وضعیت تولید علم در کشور حالت نامناسبی پیدا کرده و به حوزه علوم انسانی و علوم اسلامی نیز تسری پیدا کرده است. به همین دلیل امروزه مسئله «تولید علم» به یکی از دغدغه‌های اساسی اندیشمندان حوزوی و دانشگاهی بدل شده است. به اعتقاد این گروه، تولید علم در ایران، خصوصاً در حوزه علوم انسانی وضعیت نامطلوبی دارد و ایرانیان مشارکتی در تولید دانش جهانی ندارند. بی‌گمان این مسئله در آینده پیامدهای بسیار منفی خواهد داشت و ما را در دستیابی به اهداف و آرمان‌های ملی ناکام می‌گذارد.

به همین دلیل تصمیم گرفتیم در گفت‌وگو با اندیشمندان و دغدغه‌مندان این حوزه، در قالب «تولید علم» به بررسی ابعاد وضعیت تولید علم در ایران و عوامل و نتایج آن بپردازیم. در سومین گفت‌وگو، با غلامرضا اعوانی، استاد بازنشسته دانشگاه شهید بهشتی هم صحبت شدیم.

او عضو پیوسته فرهنگستان علوم، رئیس انجمن حکمت و فلسفه ایران، رئیس سابق مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران و برگزیده جایزه علمی علامه طباطبایی بنیاد ملی نخبگان در سال ۱۳۹۰ است.

بخش نخست گفت‌وگوی ایکننا با غلامرضا اعوانی را بخوانید؛

ایکننا- به عنوان سوال نخست می‌خواستم بپرسم تعریف شما از مفهوم علم و تولید علم چیست و میزان تولید علم را با کدام معیار می‌سنجید؟

بله ما ابتدا باید تعریفی از علم داشته باشیم، چراکه تعریف و نگاهی که به علم داریم بر پاسخ ما اثرگذار است. امروزه علم را به معنای غربی ساینس تعریف می‌کنند. ساینس دانش مبتنی بر حس است، در حالی که هر چیز را می‌توان از منظرهای مختلف نگاه کرد و معرفت حسی پایین‌ترین مرتبه دانش و معرفت است. بنابراین اگر علوم را به حس تقلیل دهیم صرفاً ناظر به علوم دنیوی خواهد بود و نمی‌تواند برای فرهنگ ما مناسبت و معیار باشد، حال آنکه غربی‌ها خیلی بر آن تاکید می‌کنند. فرهنگ گذشته ما در پیش از اسلام و خاصه بعد از اسلام که برخاسته از دیدگاه قرآن است، این علم را نمی‌پذیرند؛ چراکه علم ابعاد مختلفی دارد.

اگر ما بخواهیم مسئله را از دیدگاه فلسفی بررسی کنیم، این پرسش مهم مطرح می‌شود که اصلاً چرا انسان علم دارد؟ این سوال در علم جدید مطرح نمی‌شود یا اگر مطرح شود خیلی سطحی به آن نگاه می‌شود. چطور موجودی در میان همه موجودات عالم که ما فعلاً می‌شناسیم پیدا شده است که همه چیز را مورد دقت قرار می‌دهد و می‌خواهد به آن علم پیدا کند؟ دامنه علم او فقط محدود به امور محسوس نیست و اصلاً خود علم هم حسی نیست. این علم از کوچکترین ذرات زمین آغاز می‌شود و تا خود عالم کبیر و ورای عالم که خداوند باشد ادامه دارد. بنابراین علم آدم طیف بسیار وسیعی است. این خودش یک مسئله است که در علوم امروز مطرح می‌شود.

توجه قرآن به همه ابعاد علم

در قرآن کریم به همه ابعاد علم توجه شده است، به علت آن هم توجه شده است. این مسئله خارج از مفاهیم علم جدید است. علم جدید، علم را به دستگاه عصبی برمی‌گرداند در حالی که خود مغز هم دستاورد علم است و علمی آن را به وجود آورده است و چون خودش معلول است نمی‌تواند علت باشد. به هر تقدیر توجیه قرآن این است که علم، الهی است. علم انسان معلول است و باید به علتی برسد و آن علت، علم الهی است که از صفات الهی است. از این جهت چون انسان مظهر همه اسمای حسنا حق است، دارای علم است. قرآن این مسئله را در یک آیه به بهترین وجه بیان کرده است و جامع‌ترین تعریفی که از تعاریف فلسفی هم جامع‌تر و دقیق‌تر و گویاتر است را مطرح کرده است و آن آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» است. خود «اسم» هم با «علم» شروع شده است که نشان می‌دهد منشأ علم خود خداوند است. بنابراین چون انسان مظهر تمامی

اسما و صفات حق است و مجموعاً همه این صفات در ما هست این امکان را به ما می دهد که همه چیز را بشناسیم. امروزه دانشمندان در این نظریه گیر کردند که چگونه می توانیم دیگری را بشناسیم. آنها سعی می کنند این مسئله را مادی توجیه کنند ولی شدنی نیست و نباید همه چیز را از دیدگاه حس و ماده تحلیل کرد.

از نظر بنده معلوم شد که نباید علم را به ساینس محدود کرد، ساینس یک کلمه لاتین است. من ریشه این کلمه را بگویم تا مشخص شود این اصطلاح از کجا آمده است و چطور در معنای کنونی جا افتاده است. کلمه ساینس از یک ریشه لاتین «ساینسیا» به معنای مشاهده کردن و تجربه کردن است. در قرون وسطی این کلمه به پایین ترین درجه علم اطلاق می شد. در آن زمان، علوم به علم الهیات، ریاضیات و علم طبیعی تقسیم می شد و اینها با هم رابطه طولی داشتند.

از نظر آنها پایین ترین علم، علم طبیعت بود؛ یعنی علم به همان چیزی که با حس مشاهده می شود. به این علم «ساینسیا» می گفتند که به معنای علم طبیعت و مبتنی بر مشاهده حسی است. ما یک مرتبه بالاتری از علم داریم که همان علم ریاضی است. علم ریاضی از طبیعت گرفته نشده است. امروزه همه علوم ریاضی شده است. فیزیک، نجوم و ... مبتنی بر ریاضی است. خود ریاضی چیست؟ دو نظریه درباره ریاضی داریم. ارسطو و مشایبان ریاضی را انتزاع از طبیعت می دانستند ولی افلاطون شهودی نگاه می کند و آن را فوق طبیعت می داند برای اینکه ریاضی تابع طبیعت نیست. ممکن است طبیعت اشتباه شما را تصحیح کند ولی اثبات ریاضی با طبیعت نیست. اصلاً ماده آن طبیعت نیست و یک ماده عقلی است. بنابراین طبیعت تابع ریاضیات است نه اینکه ریاضیات تابع طبیعت باشد.

الآن پنج قرن است که علوم، ریاضی شده است ولی نظریه ای درباره ریاضیات ندارند. برخی نگاه کانتی دارند و می گویند ریاضی حاصل ذهن ماست. ذهن ما که عالم طبیعت را نمی سازد. پس ریاضی مستقل از ذهن ما و طبیعت است. بنابراین در گذشته ریاضی را بالاتر می دانستند چون به طبیعت اتکا ندارد و معقول تر است. البته مقصود از ریاضی چیزی نیست که ما می نویسیم. این وجود کتبی ریاضی است. ریاضی وجود خارجی دارد و فوق طبیعت است. نفس ما هم ریاضی است. آنها این علم ریاضی را دیسیپلین می نامیدند یعنی علمی که موجب تکمیل نفس می شود. وقتی شما ریاضی می خوانید مقداری از عالم طبیعت جدا می شوید و به عالم معقول توجه می کنید. نگاه ابزارای به علم در دوران جدید

یک از تفاوت های علم در گذشته و حال این است که علم امروز ابزار است. شما یک فرمول ریاضی می نویسید و بر اساس آن عالم را تسخیر می کنید، بنابراین علم ابزار است ولی در گذشته علم با مراتب نفس انسان ارتباط داشت. قدما می گفتند همانطور که بدن انسان با غذا وجود پیدا می کند، نفس انسان با علم وجود پیدا می کند، خصوصاً با علم الهی که از همه مراتب علم بالاتر است و علم مطلق است.

علم الهی علم مطلق است ولی سایر علوم مقید هستند. باید میان علم مطلق و علم مقید فرق گذاشت. بالاتر از همه علوم، علم الهی است که درباره مطلق وجود و وجود مطلق بحث می کند. قدما به این علم، حکمت می گفتند. حکمت ناظر بر همه علوم است. امروز چه در قم و چه در تهران از حکمت غفلت شده است. حکمت است که علوم را الهی می کند برای اینکه از بالا بر تمام علوم اشراف دارد. بنابراین وقتی علم را به ساینس تعبیر کنیم، حکمت را کنار گذاشته ایم. اساساً یک اشتباه بزرگی که همه می کنند این است که مثل غرب علم جزئی را علم مطلق کردند. این با مبنای حکمت قرآن و برهان نمی سازد.

حکمت است که موجب می شود انسان، انسان شود وگرنه انسان در حالت بشری یعنی وجود زمین می ماند. توجه داشته باشید که قرآن بین انسان و بشر فرق می گذارد. اگر شخص با خدا ارتباط داشته باشد، انسان می شود. انس با حضرت حق او را انسان می کند.

من نمی خواهم سایر علوم را نفی کنم اما اگر سایر علوم از علم الهی بریده شود خطراتش بیشتر از نفعش است؛ مثل علم جادو که در قرآن به آن اشاره شده است و گفته شده ضررش بیشتر از نفعش است. بنابراین علم جدید نفع دارد اما اگر دامنه علم را به آن محدود کنیم، وجود بشر در معرض خطر قرار می گیرد. غفلت از حکمت در علوم انسانی

متأسفانه حتی در علوم انسانی هم به حکمت توجه نمی شود. ما حکمت را می خوانیم ولی آن را به علوم انسانی ربط نمی دهیم. همه علوم برای خود اهمیت دارند و علم هستند ولی باید از دیدگاه حکمت به علوم نگاه کنیم. الآن چون نگاهمان حکمی نیست علوم دارد برای بشر زبان هایی به همراه می آورد. علم منهای حکمت، فارغ از تأثیرات الهیاتی که بر جای می گذارد، حتی پیامدهای زیستی هم به همراه دارد. کره زمین امکانات محدودی دارد و در میان میلیاردها کره، تنها کره ای است که حیات در آن ممکن شده است. موجودی در کره زمین پدید آمده است که دارای قابلیت شناخت است و روح الهی در او تجسم پیدا کرده

است. در شرایط حاضر، علم دارد زیست را غیر ممکن می کند و حیات فیزیکی انسان روز به روز تهدید می شود. سوراخ لایه ازن را همین علم جدید به وجود آورده است. نصف گونه های حیوانی از بین رفته اند. ببینید در دو قرن چه خطراتی از این علم پدید آمده است. یک سوم برف های قطب ها آب شده است. اگر اینطوری پیش برود شرایط زیست در روز مین از بین خواهد رفت. حکمت است که حد هر چیزی را تعیین می کند و به انسان اجازه نمی دهد حتی به یک مورچه تعدی بکند چه برسد به طبیعت. ایکنها- فرمایشات شما مقدمه بسیار خوبی بود. اجازه بدهید حالا یک گام به موضوع بحث نزدیک شویم. شما به مسئله حکمت اشاره کردید، به حقیقت علم اشاره کردید. این نگاه به علم، در جهان امروز و در علم امروز مطرح نیست. شاید یک دلیلش کم کاری ما باشد که نتوانستیم این نگاه را به دنیا منتقل کنیم. از همین جا می توانیم با موضوع بحث که تولید علم است ارتباط ایجاد بکنیم. به نظر شما چرا ما نتوانستیم این معارف و این نگاه هستی شناسانه ای که در اختیار داریم را به کشورهای دیگر منتقل کنیم؟

باید یک مقدمه دیگر عرض کنم. یک مسئله دیگر این است که علوم پدیداری هستند و درباره پدیدار اشیا بحث می کنند ولی حکمت به پدیدار اکتفا نمی کند و علم به حقایق اشیا است. حکمت کاوش می کند که از پدیدار به حقیقت برسد. وقتی علوم صرفا ناظر به پدیدار شد، انسان هم به ظاهرش محدود می شود مثلا روانشناسی نمی آید حقیقت نفس را بررسی کند بلکه فقط به امراض و ... می پردازد. علوم انسانی به علوم پدیداری تبدیل شدند

بنابراین علوم انسانی هم به علوم پدیداری تبدیل شدند. این در حالی است که نباید از آخرت یعنی از اصل هستی غافل بود. در تمثیل افلاطون علم مثل نردبان است که انسان به وسیله آن تا وسط راه می آید ولی به پشت بام حقیقت نمی رسد. کار حکمت این است که مبادی را بررسی و موشکافی می کند. این حکمت است که مفاهیم را می شکافد. بنابراین کار حکمت این است که انسان پدیداری را انسان حقیقی می کند. خود قرآن هم حکمت است و همه انبیا را معلم حکمت معرفی می کند. اساسا اصل دین حکمت است.

متأسفانه ما در معرفت دینی هم خیلی اشکال داریم، برای اینکه خیلی از تفاسیر دینی ضد حکمت است. تفسیرهای ضد حکمی در جهان اسلام بیداد می کند. پس تا اینجا مسئله قدری روشن شد. اشکالی که در ما هست این است که نمی توانیم علم و حکمت را با هم پیوند بدهیم. انتظار داشتیم این دو به هم پیوند بخورد ولی آنها که حکمت خواندند یک راه می روند، پیروان علوم جدید هم یک راه می روند. ادامه دارد...

گفت وگو از مصطفی شاکریش